

بررسی مفهوم نامتناهی در کلام و فلسفه اسلامی و اطلاق آن بر خداوند

جواد جعفریان*

محمد مهدی گرجیان**

چکیده

در ظاهر، نامتناهی بودن خداوند، مسأله‌ای بدیهی به نظر می‌رسد؛ اما برخی بر این اعتقادند که نامتناهی بودن خداوند در همه عرصه‌ها و اسماء و صفات الهی، امری مغایر با موازین برهانی و حیانی است. مقاله حاضر با بررسی سه تفسیر مختلف از نامتناهی و نقد و بررسی هر یک از آنها، دیدگاه صحیح درباره نامتناهی بودن خداوند را «تفسیر وجودی نامتناهی» دانسته است؛ از این رو، اشتباه منکران نامتناهی بودن خداوند را در تفسیر غلط ایشان از معنای نامتناهی می‌داند. در ضمن به شبهات موجود پاسخ داده خواهد شد و مستندات فلسفی در تأیید این دیدگاه برتر بیان می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نامتناهی، نامتناهی شدی، عدی، مدی، سلب مطلق، سلب ملکه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام. (ja.jafareyan@gmail.com)

** دانشیار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.

پیشینه

مسأله نامتناهی در فلسفه‌های یونانی، مسیحی و اسلامی و همچنین در علم ریاضیات، مورد بحث قرار گرفته است؛ اما آنچه به موضوع این مقاله ارتباط دارد، مسأله نامتناهی بودن خداوند است. *اتین ژیلسون* در وصف الاهیات مسیحی، به صراحت می‌نویسد: «عدم تناهی، یکی از صفات اصلی خدا در انظار مسیحیان است و بعد از وجود، همین صفت است که معنی خدای مسیحی را از تصوراتی که دیگران درباره خدا دارند، تمییز می‌دهد» (ژیلسون، ۱۳۶۶: ۸۲)؛ وی در ادامه می‌نویسد: «در نظر دونس اسکوتوس اثبات وجود خدا با اثبات وجود لایتناهی، هر دو یکی است؛ و این بی‌شبهه بدان معنی است که تا وجودی که لایتناهی باشد اثبات نشود، وجود خدا به ثبوت نمی‌رسد» (همان). در فلسفه جدید غرب نیز نامتناهی بودن خداوند، از مسائل مورد بحث در فلسفه دکارت، لایبنیز و اسپینوزا است. *اسپینوزا* می‌گوید: «مقصود من از خدا، موجود مطلقاً نامتناهی است؛ یعنی جوهر که مقوم از صفات نامتناهی است که هر یک از آن‌ها مبین ذات سرمدی و نامتناهی است» (اسپینوزا، ۱۳۷۶: ۷۶).

وی به دو نامتناهی قائل است: نامتناهی در نوع خود و نامتناهی مطلق. نامتناهی در نوع خود، برتر از سایر اشیا و افراد نوع خود و فائق بر آن‌هاست اما با وجود این، سنجش‌پذیر است و صفات و خصوصیاتش متناهی هستند. اما نامتناهی مطلق، سنجش‌ناپذیر است و صفات و خصوصیاتش نامتناهی هستند؛ آن را نوعی نیست تا با سایر افراد نوعش مقایسه و سنجیده شود، بلکه ذاتی است متفرد و متوجد، محتوی همه واقعیات و مستجمع جمیع صفات و متنزه از هر گونه نفی و سلب، و متعالی از هر نوع تحدید و تعین؛ که هر تعین و تحدیدی نفی است و با مفهوم نامتناهی مطلق متنافی (همان: ۷). به عبارت دیگر، نامتناهی مطلق یک حالت لابشرط مقسمی دارد و از این حیث با هیچ موجود دیگری قابل قیاس نیست. این حقیقت نه تعریف‌شدنی است، نه تعینی دارد و نه درکی از آن ممکن است؛ ولی نامتناهی نوعی، گویا سرسلسله یک مجموعه است که نسبت به سایر مراتب کامل‌تر است و حالت «بشرط لا» دارد. در عین این که کامل است،

جدای از دیگر مراتب نیست و با آنها قابل قیاس است.

نامتناهی بودن خداوند در فضای عالم اسلامی نیز مطرح بوده است. متکلمان، نامتناهی بودن را در باب ذات و صفات خداوند پذیرفته‌اند (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱۲۲/۲). تفتازانی در معنای نامتناهی می‌گوید: «معنی لاتناهیها، انه لایتنهى الی حد لایکون فوقه عدد أو معلوم أو مقدور آخر» (همان ۱۲۲). جرجانی در شرح بر «مواقف» می‌گوید: سه ویژگی «قدمت»، «وحدت» و «نامتناهی» بودن در همه صفات خداوند وجود دارد (ایجی، ۱۳۲۵: ۵۸/۸). البته تفسیری متفاوت از نامتناهی دارند که توضیح بیش‌تر آن در ادامه خواهد آمد. مسأله نامتناهی در فلسفه اسلامی نیز در بحث‌های مختلفی مطرح شده از جمله در علم طبیعیات و در بحث از احوال جسم که آیا جسم می‌تواند نامتناهی باشد؟ و نیز در الاهیات بالمعنی الاعم و در بحث علیت، و این که آیا علل در هر چهار صورت (علل فاعلی، غائی، مادی و صوری) می‌تواند نامتناهی باشد؟ از این جا مسأله تسلسل و ادله بطلان آن مطرح شده است. همچنین در بحث الاهیات بالمعنی الاخص و تحت این عنوان که «آیا خداوند به لحاظ ذات، اسماء و صفات و افعال نامتناهی است؟» در عدم تناهی افعال نیز بحثی که مطرح می‌شود، مسأله دوام فیض الاهی است که با مسأله عدم تناهی زمان نیز گره خورده است.

معانی و اقسام نامتناهی

فارابی در «فصوص الحکم» بدون این که نامتناهی را تعریف کند، به دو قسم آن اشاره می‌کند: یک قسم را باطل و دیگری را مجاز می‌شمارد؛ وی در فص ۱۶ می‌گوید: «امتنع ما لایتناهی؛ لافی کل شیء، بل فی الخلق و ماله مکانة و وجب فی الامر فهناک غیرالمتناهی کم شئت» (فارابی، ۱۳۸۱: ۵۶). نامتناهی در عالم ماده و خلق، محال است؛ ولی در عالم امر و عالم عقول، اشیا نامتناهی وجود دارد.

شیخ اشراقی بعد از این که برای انواع قاهره، به قوه و نیروی غیرمتناهی قائل می‌شود، راجع به نورالانوار می‌نویسد: «فاذا کان کذا، فنورالانوار وراء ما لایتناهی بما لایتناهی و غیرالمتناه» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱۶۹/۲). این عبارت ایشان، در آثار فیلسوفان اسلامی منعکس شده و میرداماد و صدرالمتألهین بارها از این کلمه در مورد واجب، استفاده کرده‌اند.

ابن سینا در سماع طبیعی کتاب «شفاء» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ج ۲۰۹/۴ به بعد) با ذکر این مطلب که بحث ما درباره کمیات است، نامتناهی را ابتدا به دو قسم حقیقی و مجازی تقسیم کرده و سپس به اقسام حقیقی آن پرداخته است:

۱. نامتناهی حقیقی

نامتناهی حقیقی به دو معنا اطلاق می شود:

الف) نامتناهی به معنای سلب مطلق؛ شیء نامتناهی به گونه‌ای است که «کمیت» از آن سلب می شود؛ چراکه کمیت وصف تناهی است. ابن سینا برای این قسم نامتناهی به نقطه مثال می زند و می گوید نقطه نهایت ندارد؛ زیرا کمیت وصف آن نیست. بنابراین هر چیزی که کمیت وصف آن نباشد نامتناهی است؛ وی برای تقریب به ذهن مثال دیگری را ذکر می کند و می گوید «صدا» دیده نمی شود؛ زیرا آنچه از سنخ رنگ باشد دیدنی است. صدا از سنخ رنگ نیست پس دیدنی نیست. نامتناهی به معنای سلب مطلق هم این است که هر چیزی که از سنخ کم نباشد نامتناهی است.

ب) نامتناهی به معنای سلب ملکه؛ ابن سینا در توضیح این معنا می گوید نامتناهی در این معنا بر مقابل شیء متناهی، اطلاق می شود؛ و این شیء به گونه‌ای است که طبیعت و ماهیت آن، شأنیت اتصاف به تناهی و عدم تناهی را دارد. این نوع نامتناهی بر دو قسم است: قسم اول، آن است که شأن طبیعت و ماهیتش تناهی است، ولی این شیء به خصوص، متناهی نیست؛ مثل خط نامتناهی (اگر وجود داشته باشد). در این معنا يك شیء نمی تواند هم متناهی باشد و هم نامتناهی. قسم دوم این است که شأنیت آن شیء نامتناهی، این است که دارای نهایت نیز باشد؛ مثل دایره که نامتناهی است ولی در عین حال می توان به صورت بالقوه نقطه‌ای را بر آن فرض کرد تا خط متناهی داشته باشیم.

۲. نامتناهی مجازی

که در حقیقت، يك مسامحه عرفی است و در مواردی که اندازه‌گیری چیزی برای کسی غیر ممکن یا دشوار باشد، گفته می شود نامتناهی است؛ که خارج از مباحث فلسفی است.

شیخ، نامتناهی مورد بحث در طبیعیات را قسم اول از معنای دوم نامتناهی حقیقی می‌داند و می‌گوید نامتناهی بدین معنا نامتناهی بالقوه است، نه نامتناهی بالفعل.

تقسیم‌بندی دیگری که فلاسفه اسلامی در باب متناهی و نامتناهی ذکر کرده‌اند، این است که اولاً و بالذات تناهی و عدم تناهی، بر کم عارض می‌شود؛ یعنی از عوارض ذاتیه کم است؛ اما به واسطه کم گاهی بر ذوکم و گاهی بر شیئی مثل «قوا» عارض می‌شود. این قوا در اثر خصوصیتی که دارند، متعلق کم واقع می‌شوند. اگر تناهی و عدم تناهی، بر ذات کم عارض شود، بحث تناهی و عدم تناهی مقداری پیش می‌آید که خود شامل بعد جسمانی و بعد زمانی می‌شود؛ اگر بر کم منفصل عارض شود، بحث تناهی و عدم تناهی در اعداد لازم می‌آید؛ و اگر تناهی و عدم تناهی، بر «قوه» عارض شود، این عروض به سه دلیل است: یا به حسب شدت تأثیر قوا است؛ بدین معنا که وقتی دو سنگ‌ریزه مسافت محدود و یکسانی را در زمان‌های متفاوت طی کنند، هر کدام زودتر مسافت را طی کند، نشان‌دهنده این است که قوه محرکه آن دارای نیرو و توان بیش‌تر بوده است و این توان، می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه داشته باشد و بایستی فارغ از زمان باشد. یا به حسب زمان تأثیر است؛ بدین معنا که تأثیر و عمل واحد آن قوه و نیرو در طول زمان‌های آینده علی‌الردام ادامه داشته باشد. یا به حسب دفعات تأثیر است؛ بدین معنا که دفعات عمل آن قوه به صورت عدم اتصال، تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند (طوسی، ۱۳۷۵: ۱۷۵/۳-۱۷۶). در صورت عدم تناهی در حالت اول، نامتناهی شدی؛ در حالت دوم، نامتناهی مدی و زمانی؛ و در حالت سوم، نامتناهی عدی خواهیم داشت.

با توجه به سه صورت فوق و اقسام کم، در مجموع چهار نوع نامتناهی خواهیم داشت: نامتناهی در بعد مقداری (جسم تعلیمی)؛ نامتناهی در بعد زمانی، نامتناهی در عدد؛ و نامتناهی در شدت. هر یک از متکلمان، فلاسفه و عرفا درباره نامتناهی و اثبات یا

ابطال آن ادله‌ای ذکر کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.^۱
علاوه بر معانی فوق، گویا معنای دیگری نیز در کلمات فلاسفه در مورد نامتناهی وجود دارد و آن در مواردی است که برای خداوند یا اوصاف و افعال او به کار می‌رود. شیخ درباره خداوند در «اشارات» می‌نویسد: «أن له البهاء الأعظم و الجلال الأرفع و المجد الغير المتناهی» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ب: ۳۶۲).

او در مقایسه حضرت حق با ممکنات می‌نویسد:

محدودات به لحاظ قوه و قدرت، متناهی بالفعل هستند و امکان معرفت آن‌ها هست. اگر حق تعالی مثل محدودات بود، دیگر به علو غیرمتناهی، مجد و قدرت و عظمت غیرمتناهی متصف نمی‌شد؛ و ما نمی‌توانستیم علم او را محیط بر همه اشیا بدانیم و نمی‌توانستیم فاعلیت مطلق را به او نسبت دهیم (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: الف: ۳۲).

میرداماد نیز در مورد واجب‌الوجود می‌گوید:

واجب‌الوجود از هر جهتی تام و فوق تمام است و غیرمتناهی شدی است و این نامتناهی شدی، بالفعل بوده و هیچ مرتبه‌ای فوق او تصور نمی‌شود و تمام آنچه در مراتب پایین وجود دارد، در ذات حق واجب احدی، متحقق است (میرداماد، ۱۳۶۷: ۳۷۴).

حاصل بحث معانی نامتناهی

با توجه به معانی نامتناهی در کلمات فلاسفه، به نظر می‌رسد که سه کاربرد قابل اصطیاد باشد. این معانی گاهی در کلمات متکلمان هم به کار رفته که به تناسب بحث، به آن‌ها اشاره خواهد شد. ابتدا این سه کاربرد را به اختصار بیان خواهیم کرد. در ادامه،

۱. ایچی و به تبع وی، جرجانی در شرح مواقف نیز به زیبایی اقسام سه‌گانه را شرح داده‌اند و دیدگاه متکلمان اشعری را در این باره بیان کرده‌اند (ر.ک: شرح مواقف: ۱۳۸/۴-۱۴۲). جرجانی می‌گوید که متکلمان، نامتناهی شدی را ظاهر البطلان می‌دانند؛ ولی نامتناهی مدی و عدی را جایز می‌دانند به این دلیل که نعیم اهل بهشت و عذاب اهل جهنم، ابدی است و این امکان ندارد مگر این‌که نامتناهی مدی و عدی را بپذیریم.

نحوه اطلاق یا عدم اطلاق آن بر خداوند به تفصیل بحث خواهد شد.

کاربرد اول: این که مراد از نامتناهی، سلب مطلق باشد؛ مثل نقطه که از سنخ کم نیست، و هر چیزی که از سنخ کم نباشد، نامتناهی است؛ چه جوهر باشد چه عرض؛ و خواه مراد، ذات واجب باشد یا امر دیگر. رابطه این کاربرد نامتناهی با متناهی، رابطه سلب و ایجاب است؛ نظیر اسب و غیراسب. غیراسب مفهومی است ذهنی که مصداق واحد ندارد، بلکه شامل همه چیز، به جز اسب می شود.

کاربرد دوم: مراد از نامتناهی، سلب ملکه است؛ به عبارت دیگر، هر جا که امکان و شأنیست اتصاف شیء به تناهی وجود داشته باشد، به کار می رود. در این جا نامتناهی وصف کم و هر چیزی است که کم بر آن عارض می شود. در این کاربرد، رابطه متناهی و نامتناهی رابطه عدم و ملکه خواهد بود و موضوع آن، کم و کمیات است. اگر کم متصل قار باشد نامتناهی در مقدار، اگر کم متصل غیرقار باشد نامتناهی زمانی و اگر کم منفصل باشد نامتناهی به صورت عددی خواهد بود.

کاربرد سوم: در این کاربرد، مراد از نامتناهی، جایی است که نامتناهی وصف وجود باشد نه ماهیت. به بیان دیگر، وجود یا صفات وجودی متصف به تناهی یا عدم تناهی شوند. در این کاربرد باید دید که رابطه متناهی با نامتناهی چه خواهد بود که در ضمن بیان اقوال به توضیح آن خواهیم پرداخت.

تفاسیر متفاوت از نامتناهی بودن خداوند

حال با توجه به این سه کاربرد باید دید که وقتی گفته می شود خداوند نامتناهی است، از دیدگاه متکلمان و فلاسفه و روایات، کدام یک از این سه کاربرد بر خداوند صادق است. درباره هر یک از این سه معنا با توجه به دیدگاه های مختلف، بحث خواهیم کرد.

تفسیر اول: نامتناهی بودن به معنای سلب مطلق

چنان که بیان شد، ابن سینا در طبیعیات (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۰۹/۴ به بعد) به چندین معنا برای نامتناهی اشاره کرده است. قسم اول این معانی، نامتناهی به معنای سلب مطلق بود و شیخ

برای این قسم، به نقطه مثال زد. فنحر رازی در «المباحث المشرقیه» عین عبارات شیخ را ذکر کرده، می‌نویسد:

اما آن نامتناهی که به صورت سلب حمل می‌شود، از شیء، معنایی را سلب می‌کند که آن شیء به خاطر آن معنا می‌توانست به نهایت متصف شود؛ و آن معنا کم [مقدار] است. مثال این نامتناهی، خداوند متعال است که گفته شده نهایت ندارد و مثال دیگر نقطه است که آن هم نهایت ندارد^۱ (رازی، ۱۴۱۱ق: ۱۹۱/۱).

علامه حلی نیز عین عبارات شیخ و فنحر رازی را ذکر می‌کند و این نکته را تذکر می‌دهد که نامتناهی گاه بر وجه سلب بر یک شیء اطلاق می‌شود و گاه بر وجه عدول اگر به صورت سلب محض حمل شود، بدین معنا خداوند، نامتناهی است؛ و اگر به صورت سلب ملکه باشد، این حمل بر وجه عدول است^۲ (حلی، ۱۴۱۹ق: ۳۷۱).

شهرزوری نیز با بهره‌گیری از کلمات پیشینیان بین دو معنای سلب محض و سلب ملکه تفاوت گذاشته و مصادیق دیگری را نیز برای سلب محض بیان کرده است که ما را در روشن‌تر شدن این بحث یاری می‌رساند؛ وی قبل از ذکر براهین ابطال تناهی ابعاد می‌نویسد:

مراد از لانهایت در این جا [بحث طبیعیات] که از خواص کم است، سلب نهایت به صورت مطلق نیست به گونه‌ای که تقابل نهایت و لانهایت، سلب و ایجاب باشد و هیچ چیزی خارج از این دو نباشد؛ مثل اسب و غیراسب. چون به حسب این معنا، لانهایت بر خداوند و عقول و نفوس صدق می‌کند. بلکه

۱. (و اما الذی) یقال علی وجه السلب فهو ان یسلب عن الشیء المعنی الذی لاجله یصح ان یوصف الشیء بالنهاية و هو الكم و ذلك مثل ما یقال الله تعالی لانهاية له و النقطة لانهاية له.

۲. و الأول: قد یقال علی وجه السلب، و قد یقال علی وجه العدول: و الأول یتصدق تارة بسلب الشیء الذی لأجله یصح أن یوصف الشیء بالنهاية كما نقول: الله تعالی لانهاية له، و النقطة لانهاية لها، حیث سلینا عنهما المعنی المصحح لدخول التناهی فیہ و هو الكم؛ و تارة یتصدق علی وجه العدول الذی نذکره؛ لأن السالبة أعم من المعدولة.

مراد از لانهایت در طبیعات، سلب نهایت از معنایی است که صحیح است گفته شود متناهی است؛ و در این صورت، بر کم و ذوکم صادق است (شهریزی، ۱۳۸۳: ۲۰۶).

چنان که مآلصدر^۱ نیز به این معنا اشاره کرده است.^۱ حاصل عبارات فوق، این است که در این کاربرد وقتی گفته می‌شود خداوند نامتناهی است، دقیقاً به همان معنایی است که نقطه، عقول و نفوس، نامتناهی هستند. به عبارت دیگر، وقتی گفته می‌شود شیئی نامتناهی است، صرفاً به این معناست که این شیء نه کم است و نه چیزی که کم بر آن عارض می‌شود.

«شرح مواقف» در بحث قدرت خداوند این مسأله را مطرح کرده که قدرت خداوند نه «ذاتاً» و نه «تعلقاً» متناهی نیست.^۲ در توضیح «ذاتاً» می‌گوید:

اما ذاتاً متصف به تناهی نیست، چون تناهی از خواص کم است و در این جا کم نداریم؛ چون قدرت به حسب ذاتش از کیفیات است. پس تناهی از آن سلب می‌شود^۳ (ایجی، ۱۳۲۵: ۲۵/۸)

توضیح این که چون قدرت از سنخ کم و کمیات و امور مقداری نیست و تناهی از خواص کم است، پس قدرت از موضوع کمیات خارج است؛ بنابراین به این معنا قدرت نیز مثل نقطه، نامتناهی است.

نقد این نظریه

با توجه به توضیح کاربرد اول، متکلمان وقتی خداوند را به عنوان امری نامتناهی معرفی می‌کنند، منظورشان همین معناست و در «شرح مواقف» نیز دیدیم که همین معنا

۱. ثم إن بعض الأئمة جعل طبيعة اللانهاية مبدأ العالم و هو باطل أما أولاً فلأنها معنى عدمي لا تحصل له و أما ثانياً فلأن اللانهاية لا يخلو إما أن يكون مقسماً أو لا يكون... (مآلصدر، ۱۹۸۱: ۳۱/۴).

۲. تفنازانی نیز بر این دو معنا صحه گذاشته است. (ر.ک: تفنازانی، ۱۴۰۹: ۱۰۱/۴).

۳. الثالث قدرته تعالى غير متناهية أي ليست موصوفة بالتناهی (لا ذاتاً و) لا تعلقاً؛ اما ذاتاً فلان التناهی من خواص الكم (و) لا کم ثمة) اذا القدرة بحسب ذاتها من کیف فیسلب عنها التناهی.

مورد نظر بود و در مورد صفت، همین نظر را مطرح کردند. با تحلیل این معنا، رابطه نامتناهی با متناهی، رابطه سلب و ایجاب است، نه عدم و ملکه؛ چون اصلاً بحث شأنیت مطرح نیست. بلکه وقتی گفته می‌شود خداوند نامتناهی است، یعنی حقیقتی است که از کم و کمیات خارج است؛ و به همین مقدار بسنده شده است. به دنبال این معنا هیچ امر ایجابی دیگر وجود ندارد؛ دقیقاً نظیر رابطه اسب و غیراسب؛ وقتی گفته می‌شود چیزی «غیراسب» است، این شیء هر چیزی می‌تواند باشد به جز «اسب». لذا می‌توان گفت که نامتناهی بودن در این معنا، معنای محصل و ثبوتی ندارد و دارای یک معنای عام و دارای مصادیق متعدد از جمله نقطه، نفوس، عقول و خداوند است. در واقع، هر چیزی که دارای جزء نباشد و از سنخ کم و کمیات نباشد، نامتناهی خواهد بود؛ حتی قدرت نیز چون از سنخ کیفیات است، نامتناهی است.

بنابراین نامتناهی به این معنا صرفاً معادل یک صفت سالبه برای حق تعالی است که حق تعالی حقیقتی است که دارای جزء و از سنخ کمیات نیست؛ و چیزی بیش از این را ثابت نمی‌کند. اما به نظر می‌رسد که فلاسفه و همچنین روایات در باب حقیقت توحید، تنها به این مقدار بسنده نکرده باشند. مستفاد از ظاهر برخی روایات نیز همین معنا است، ولی این دلالت ندارد که ما در عین حال نامتناهی به معانی دیگر را انکار کنیم.

تفسیر دوم: نامتناهی بودن خداوند به معنای سلب ملکه

کاربرد دوم این معنا نیز در عبارات شیخ در «اشارات» وجود داشت و آن این است که اگر یک شیء قابلیت اتصاف به تناهی و عدم تناهی را داشت و دارای شرط خاصی بود، این شیء، نامتناهی است؛ وی در کتاب «حدود» در تعریف نهایت و لانهایت می‌نویسد: تعریف نهایت: چیزی است که شیء به واسطه آن دارای کمیت و مقدار می‌شود به گونه‌ای که ورای آن، چیزی از آن وجود ندارد؛ و تعریف لانهایت این است که لانهایت کمیتی است که هر قدر از اجزای آن را بگیری، باز چیزی از آن را



می‌یابی که خارج از آن است و تکرار نشده است^۱ (ابن‌سینا، ۱۹۸۹: ۲۶).

این کاربرد نامتناهی در قسمت طبیعیات یا در بخش جوهر و عرض و در ذیل مبحث کم استفاده شده است. خواهی می‌فرماید: «النهاية و اللانهاية من الأعراض الذاتية - التي تلحق الكم لذاته» (طوسی، ۱۳۷۵: ۱۷۵/۳). صدر المتألهین می‌نویسد: «إنما الخواص المساوية للكم هي الثلاثة المذكورة أولاً وخاصة رابعة وهي قبول النهاية و اللانهاية». خاصیت چهارم کمیت و مقدار این است که قبول نهایت و لانهایت می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۱/۴). علامه طباطبایی نیز در «بدایه» عین عبارات شیخ را ذکر کرده، فرموده‌اند: «الکم عرض...؛ و يختص الكم بخواص... الخامسة النهاية و اللانهاية». کم از جمله اعراض است... خواصی دارد... که پنجمین خاصیت آن، متناهی و نامتناهی بودن آن است (طباطبایی، ۱۴۲۲: ۷۷ و ۷۹).

از این تعبیرات استفاده می‌شود که نامتناهی در این جا وصف امور کمی است. در واقع، نهایت و عدم نهایت، یک عرض است که بر امور کمی عارض می‌شود. حال بحث در این جاست که آیا بر این اساس می‌توان خداوند را نامتناهی نامید یا خیر؟ یعنی اگر فلاسفه و متکلمان خداوند را نامتناهی دانسته‌اند، آیا مرادشان این معنا از نامتناهی است یا خیر؟ برخی به دلیل کم‌توجهی و بی‌دقتی در شناخت نامتناهی از دیدگاه متکلمان و فلاسفه، این گونه بیان کردند که «بسیار شگفت‌انگیز است که فلاسفه از یک طرف خداوند را نامتناهی می‌دانند و از طرف دیگر صریحاً معترفند که متناهی بودن و نامتناهی بودن از خواص کمیت بوده، و کمیت هم از اعراض جسم است» (میلادی، ۱۳۸۹، الف: ۱۵۱). همچنین می‌گوید: «تناهی و عدم تناهی از ویژگی‌های اشیای دارای اجزاء، و امتداد، و حادث، و ممکن، و مخلوق است، لذا به چیزی که اصلاً جزء و کل و امتداد وجودی ندارد نه متناهی گفته می‌شود و نه نامتناهی. به عبارت دیگر، «تناهی و عدم تناهی» دو

۱. حدّ النهاية: هي ما به بصير الشيء ذو الكمية الى حيث لا يوجد وراءه شيء منه، حدّ ما لانهاية له: هو كم، اي اجزائه أخذ وجد منه شيئاً خارجاً عنه بعينه غير مكرر.

معنای نقیض هم نیستند، بلکه مانند «ملکه و عدم» برای اشیا متجزی و مخلوق می‌باشند و خداوند متعال که خالق تمامی اشیا دارای مقدار و اجزا و کوچک و بزرگ است، ذاتاً مابین با همه آنها می‌باشد و خود او نه کوچک است و نه بزرگ، و نه متناهی و نه نامتناهی» (همان).

به نظر می‌رسد که ایشان بین معانی نامتناهی خلط کرده‌اند و نتوانسته‌اند سه کاربرد نامتناهی را از یکدیگر تفکیک کنند. همان طور که در نوشتاری دیگر آورده‌اند: «بنابراین کسی که خدا را نامتناهی بداند، نه تنها او را جسم دانسته است بلکه او را جسمی دانسته که وجودش محال است؛ و به همین دلیل که موضوع بی‌نهایت تنها در مقدار و اجزا و امتداد قابل فرض است، دیگر نمی‌توان گفت که «خداوند نامتناهی است اما نه نامتناهی مقداری بلکه نامتناهی به حسب خودش و به معنایی دیگر»؛ بلکه کسی که چنین سخنی را بگوید در واقع به معنای نامتناهی توجه ندارد» (میلانی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

در پاسخ این سخن، همین کلام حکما بس که «لولا الحیثیات لبطل الحکمة». این که فلاسفه از یک طرف بگویند نهایت و لانهایت خاصیت کم است و از طرف دیگر بگویند خداوند نامتناهی است و کسی در این دو، تناقض ببیند؛ بسی جای تعجب است؛ زیرا موضوع این نهایت و لانهایت، امور مقداری است و از آنجا که حق تعالی حقیقتی کمی و مقداری نیست و به تعبیر فلسفی امری بسیط و لایتجزا بوده و از سنخ ماهیات نیست، لذا هیچ گاه به چنین نامتناهی‌ای متصف نخواهد شد حتی همان طور که ذکر شد، متکلمان نیز خداوند را به این معنا نامتناهی نمی‌دانند بلکه به لحاظ کاربرد اول یعنی به صورت سلب مطلق، نامتناهی می‌دانند.

دیدگاه فلاسفه درباره نامتناهی به معنای سلب ملکه (کاربرد دوم)

در ذیل اقسام نامتناهی بیان شد که کم، انواع گوناگون دارد: کم متصل و منفصل و کم متصل هم به دو صورت قار و غیرقار است. نامتناهی در مجموعه کمیات نیز به صورت نامتناهی در بعد حجمی، نامتناهی زمانی و نامتناهی عددی، قابل فرض است.

ابن سینا، نامتناهی در کمیات را باطل می‌داند اما مشروط به این که به لحاظ طبع یا



وضع برای آن مقدار یا عدد، ترتیبی وجود داشته باشد و جمیع آن مقدار یا معدودات، بالفعل حاصل باشد. در چنین صورتی این نامتناهی باطل است^۱ (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۹۹/۳)؛ ولی اگر آن مقدار چه در بعد حجمی و چه در بعد زمانی و چه در تعداد، به صورت بالفعل حاصل نباشد یا اگر بالفعل باشد بین آن‌ها ترتب طبعی یا وضعی نباشد، مثلاً رابطه بین آن‌ها به صورت رابطه علت و معلولی نباشد، چنین نامتناهی‌ای اشکالی ندارد؛ و در این صورت، نامتناهی اگر در عالم جسمانیات باشد نامتناهی بالقوه نامیده می‌شود.

فلاسفه براهین متعددی را در ابطال بعد نامتناهی ذکر کرده‌اند. صدرالمتألهین در «اسفار» فصلی را تحت عنوان «فصل فی اثبات تناهی الابعاد و علیه براهین کثیره» باز کرده، که در آن جا به سه برهان مسامته، سلمی و تطبیق اشاره کرده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۱/۴). مجموعاً هشت برهان بر تحقق نامتناهی در عالم ماده ذکر شده است که عبارتند از: براهین سلمی، برهان ترسی، برهان مسامته، برهان تخلیص که عکس برهان مسامته است، برهان تطبیق و برهان اشراقی شیخ اشراق، برهان سیدسمرقندی، و برهان شیخ بهایی (سبزواری، ۱۳۷۹: ۱۸۸/۴).

این مقاله در صدد نقد و بررسی براهین اثبات تناهی ابعاد نیست ولی در کلمات بزرگان عباراتی است که مشعر به ناکافی بودن براهین فوق است؛^۲ در عین حال بر فرض تمامیت، شروط محال بودن نامتناهی باید تحقق داشته باشد. به همین منظور شیخ اشراق قائل است که در عالم مثال هرچند نسبت به عالم عقل محدود و متناهی است ولی دارای اشباح نامتناهی است. اما این نامتناهی، نامتناهی محال نیست (سهروردی، ۱۳۸۰: ۲۳۹/۲). ملاصدرا نیز در مشهد ثانی «مفاتیح الغیب» در تفاوت دنیا و آخرت می‌گوید:

۱. انه من المستحيل أن يكون مقدار أو عدد في معدودات لها ترتيب في الطبع أو في الوضع حاصلًا موجودًا بالفعل غير ذي نهاية.
 ۲. علامه طباطبایی می‌نویسند: «الرابع: قالوا إن الابعاد متناهية.» تعبیر ایشان به نحوی است که نشان می‌دهد به این براهین راضی نیستند. آقای فیاضی در تعلیقات خود بر نهاییه الحکمه به وجه ضعف این براهین اشاره کرده‌اند (ر.ک: نهاییه الحکمه، صحفها و علقها غلامرضا فیاضی: ۲۲۷/۲-۲۲۹).

تعداد بدن‌ها مثل تعداد نفوس، در آخرت نامتناهی است. چون غیرمتناهی در غیر عالم ماده محال نیست؛ زیرا که تراحم و تصادمی و ترتب وضعی یا علّی بین آن‌ها نیست^۱ (مأصدرا، ۱۳۶۳: ۳۶۳)

تطبیق تفسیر دوم نامتناهی بر صفات و افعال حق تعالی

با توجه به براهین ابطال نامتناهی بالفعل در کمیات، و خارج بودن حق تعالی از کمیات و امور مقداری، این کاربرد نامتناهی درباره حق تعالی جاری نیست. حق تعالی نه مقداربردار است و نه زمان‌بردار و نه تعددبردار؛ ولی از کلمات برخی از متکلمان و همچنین فلاسفه و اهل معرفت، این مطلب استنباط می‌شود که این نوع نامتناهی نه درباره ذات حق تعالی بلکه درباره صفات و افعال او جاری است. منشأ نامتناهی بودن در افعال، نامتناهی بودن در صفات و کمالات وجودی است؛ اما برخی این بحث را در صفات و برخی دیگر در افعال مطرح کرده‌اند.

در بحث صفات الاهی، صاحب مواقف ضمن بحث از قدرت باری تعالی، معتقد است که قدرت حق تعالی به لحاظ تعلق به غیر، نامتناهی است؛ و معنای نامتناهی بودن قدرت به لحاظ تعلق این است که قدرت حق تعالی به حدی، محدود نیست؛ به نحوی که به ماورای آن حد تعلق نگیرد. هرچند این قدرت به صورت بالفعل متناهی است ولی بالقوه نامتناهی است؛ و مثل نامتناهی در باب اعداد، نامتناهی آن لایقی است و هیچ حد مشخص و مرزی ندارد (ایجی، ۱۳۲۵: ۵۷/۸)؛ وی در ادامه، همین ویژگی را برای علم خداوند نیز ثابت می‌داند.

تفتازانی نیز در «شرح المقاصد» نامتناهی بودن صفات الاهی را به همین نحو تفسیر می‌کند و می‌نویسد که معنای عدم تناهی صفات الاهی این است که این صفات به حدی

۱. أن أعداد الأبدان كأعداد النفوس غير متناهية هناك إذ ليس بممتنع غير المتناهي في غير الوضعيات المادية لعدم التراحم و التصادم و نفى الترتيب الوضعي و العلي (همچنین ر. ک: صدر المتألهين شيرازي، ۱۳۸۲: ۲۶۸).

ختم نمی‌شوند، به گونه‌ای که بعد از آن عدد، معلوم یا مقدوری نباشد^۱ (فتناری، ۱۴۰۹: ۱۲۲/۲). در این معنا ظاهراً بحث از نامتناهی در صفات است، ولی چون بحث را به لحاظ تعلق به غیر مطرح کرده، در واقع همان نامتناهی در فعل الاهی است؛ و به اعتبار نامتناهی در فعل، صفت الاهی نیز نامتناهی دانسته شده است.

صدرالمتألهین کاربرد دوم نامتناهی را به روشنی در افعال الاهی مطرح می‌کند و خاطر نشان می‌کند که گرچه تناهی و عدم تناهی از خصوصیات کم است، غیر کمیات نیز به واسطه تعلقی که به کمیات دارند به تناهی و عدم تناهی متصف می‌شوند؛ وی مثال قوا را ذکر می‌کند که قوا به سبب آثار و افعالشان به این دو صفت متصف می‌شوند؛ و از این جا به این مسأله منتقل می‌شود که قوه قاهره الاهی، مسلوب‌النهاییه است و آنچه از مشیت او صادر می‌شود، افعال بی‌نهایت است؛ و در پایان می‌گوید: «و هو وراء ما لا یتناهی فی العدة و المدة بما لا یتناهی فی الشدة». تعداد افعال حق تعالی و زمان افعال الاهی، نامتناهی است به این دلیل که خودش به لحاظ شدت، نامتناهی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۴۶/۳).

تبیین نامتناهی بودن افعال الاهی بر اساس کاربرد دوم

نکته اول: هر چند نامتناهی در کاربرد دوم به زبان فلسفه مشاء مربوط به امور ماهوی و در کمیات مطرح شده است، در مکتب صدرایی و نوصدرایی نظرات درباره کمیات (اعم از کم متصل قار و غیرقار و کم منفصل) به نحو دیگری است. عدد از سنخ عرض و امور ماهوی نیست، چون هم بر ماده قابل حمل است و هم بر مجرد؛ و چنین حقیقتی نمی‌تواند وجود حقیقی داشته، امر ماهوی دانسته شود؛ بلکه امری اعتباری است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ۲۵۲/۲). زمان نیز از معقولات ثانی فلسفی است و با توسعه معنای زمان می‌توان آن را به عالم مجردات و عقول هم سرایت داد. در خصوص بعد حجمی نیز شیخ در

۱. معنی لا تناهیها، أنه لا تنهی إلى حد لا یكون فوqe عدد أو معلوم أو مقدور آخر.

«الهیات شفا» می گوید: «انحصاره [البعد] فی حد محدود و شکل مقدر لیس إلا لانفعال عرض له من خارج، لا لنفس طبیعته» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ب. ۳۶۲)، یعنی هر جا محدودیتی یافت شد و شکل مقدری وجود داشت، این محدودیت یا شکل مقدر، در اجسام از ناحیه نفس طبیعتش نیست. شیء نفاذ خود را اقتضا نمی کند. بُعد، به حسب ذات خود اقتضای تناهی و محدودیت ندارد؛ بلکه این محدودیت در اثر عرضی دیگر که خارج از طبیعت اوست عارض می شود؛ و از طرف دیگر، براهین ابطال نامتناهی بودن بُعد، همگی ناتمام است (حسن زاده، ۱۳۷۹: ۲۰۱/۴).

نکته دوم: فاعلیت خداوند در عالم، فاعلیت قریب است؛ زیرا تمام هستی معلول حق تعالی است و حقیقت معلول، چیزی جز عین الربط به علت نیست. عین الربط بودن به این معناست که معلول فی حد نفسه و سوای از علتش، چیزی نیست؛ و تنها يك اضافه اشراقیه به حق تعالی است. با این بیان، خداوند، فاعل قریب در تمام هستی است.

نکته سوم: مسأله دیگر، سنخیت علت و معلول است. معنای این قاعده این است که معلول به دلیل «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكِلَتِهِ» (اسراء/۸۴) اثر و رشحه و رقیقه علت خود است؛ و علت دارای کمالات معلول است.^۱ این قاعده نیز از قضایای ارتکازی و قریب به بداهت است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۹۱). بر این اساس اگر فعل و فیاضیت الاهی، اثر و جلوه و تجلی حق تعالی باشد، باید به بی نهایتی علتش، آن نیز نامتناهی باشد و حد و حصر و پایانی نداشته باشد؛ و لذا خداوند دائم الفیض است و هیچ گاه این فیض منقطع نخواهد شد. بنابراین فعل الاهی، نامتناهی است.

از مجموع سخنان فوق، این نتیجه حاصل می شود که بر فرض صحت براهین تناهی ابعاد^۲، این تناهی تنها در جسم خاص مطرح می شود نه در کل عالم هستی و نه حتی در

۱. این تفسیر بر اساس کلام صدر المتألهین و علامه طباطبایی است (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۳۳۰؛ و علامه طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳/۱۹۴).
۲. مشکل اصلی این براهین این است که قیاس احکام متناهی به نامتناهی کردند در صورتی که احکام متناهی قابل حمل بر احکام نامتناهی نیست.

کل عالم جسم و جسمانی به ما هو هو؛ زیرا لازمه محدود کردن عالم جسمانی به ما هو عالم جسمانی، محدود کردن فعل حق تعالی است. ممکن است گفته شود که چون فعل حق تعالی به عالم جسمانی محدود نیست، پس تنهای این عالم، موجب محدودیت فعل خداوند نمی‌شود؛ اما این پاسخ، صحیح نیست؛ زیرا عالم جسمانی، محل ظهور و مظهر عوالم فوق خود است و ظهور وجود و آثار وجود در این عالم، بیش از عوالم دیگر است. منظور از ظهور بیش‌تر وجود، نه به لحاظ شدت بلکه به لحاظ تکثر و تعدد ظهورات است. عالم جسم و جسمانیات محل تلاقی دو قوس صعود و نزول فیض الاهی است؛ و اگر گفته شود که اصل فیض دوام دارد و نامتناهی است، این نامتناهی به نامتناهی در عالم جسم و جسمانیات نیز کشیده خواهد شد.

برخی از اهل تحقیق در پاسخ این سؤال فرموده‌اند:

باید در کثرت اشعه عقلیه و تمایز انوار نوریه و تعدد ملائکه الله تعالی و جنود الهی تدبر کرد که بدون مظاهر و مجالی چگونه کثرت دارند تا منتهی شوی به این حقیقت که هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن؛ و او صمد حق غیرمتناهی است و کلمات او که اطوار و شؤون اسمائی او هستند، غیرمتناهی است؛ و از این جا انتقال یابی که کلمات عالم جسمانی نیز غیرمتناهی است و تنهای ابعاد به تنهایی است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵: ۵۱۰).

نتیجه بحث در نامتناهی به معنای سلب ملکه، این است که ما این معنا را با توسعه در معنای بعد، زمان و عدد می‌توانیم در باب افعال حق تعالی به کار ببریم و آن را محدود به «کم و ذو کم» نکنیم. افعال حق تعالی، نامتناهی است و می‌توان آن را نامتناهی عدی یا زمانی دانست؛ یعنی افعال خداوند هم از حیث تعداد و هم به لحاظ زمانی، نامتناهی هستند. در مسأله بعد مقداری نیز با نکات فوق می‌توان بدون هیچ گونه مشکل عقلی، عالم جسمانی را نامتناهی بالقوه دانست. هرچند به نظر می‌رسد که اهل معرفت، معنای «بعد» را توسعه داده‌اند به گونه‌ای که شامل تمام تعینات حقی و خلقی می‌شود. قیصری می‌گوید: «و کون الأبعاد غیرمتناهیة، إذا النفس الإلهی غیرمتناه» (قیصری، ۱۳۸۴: ۸۸۴)؛ و برای تأیید سخن خود به آیه شریف «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظُّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا»

(فرقان/۴۵) استشهاد کرده است. منظور از نفس الاهی، همان نفس رحمانی است که اهل تحقیق حقیقت و منشأ آن را در تعیین اول و ثانی و جلوه خارجی آن را تعیینات خارجی دانسته‌اند (یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ۵۴۲). با این حال، این نوع نامتناهی را نمی‌توان به عنوان وصف ذات حق تعالی دانست؛ چون ذات وی از هر نوع تعدد و مقدار و زمانی، عاری است.

تفسیر سوم: نامتناهیت وجودی خداوند

کاربرد سوم نامتناهی، این بود که به عنوان وصف وجود مطرح شود. تفاوت اساسی این کاربرد نامتناهی با دو کاربرد دیگر، این است که نامتناهی در این معنا، معنای ایجابی دارد و بر عکس، متناهی، معنایی مشوب به عدم دارد. هر وجودی که متناهی باشد، در واقع وجودی است که محدود است و ترکیبی از وجود و عدم، یا وجدان و فقدان است؛ ولی وجود بی‌نهایت، وجودی است که هیچ نوع حد و مرزی ندارد.

از آن‌چه فلاسفه در باب باری تعالی نقل کرده‌اند، به وضوح روشن می‌شود که وقتی حق تعالی را نامتناهی می‌دانند، به همان معنایی نیست که در باب طبیعیات و در لسان برخی از متکلمان آمده بود. شیخ اشراق می‌گوید:

معنای قول قدما در این که گفتند «لا نهایت همان باری تعالی است» این است که نامتناهی من جمیع الوجوه تنها بر او قابل حمل است...؛ خداوند نهایت کمیت ندارد؛ نهایت ثبات ندارد؛ نهایت معلولیه ندارد. او ذات نور است و شدت نوریت آن کمال اوست؛ و آن شدت کمال نامتناهی است (سهروردی، ۱۳۸۰: ۴۶۵/۱).

این معنای نامتناهی، با توجه به «اشترک مفهوم وجود» و «اصالت وجود»، هم تبیین دقیق‌تر و بهتری پیدا می‌کند، هم با مسأله تشکیک وجود سازگاری دارد و هم با وحدت شخصی عرفانی ذات مظاهر مناسب است. بر اساس تشکیک وجود، رابطه متناهی و نامتناهی، رابطه سلب و ایجاب خواهد بود؛ اما نه سلب و ایجابی که در کاربرد اول مطرح شد، بلکه همان طور که ذکر شد در این معنا نامتناهی بر خلاف ظاهرش دارای معنای ایجابی و ثبوتی است. اما بر اساس وحدت شخصی عرفانی ذات مظاهر، نامتناهی هیچ رابطه‌ای با متناهی ندارد و برخی از اهل معرفت این عدم رابطه و مناسبت - که به کرات

در کلمات اهل عرفان ذکر شده - را با واژه تمایز احاطی تبیین کرده‌اند (ترکه اصفهانی، ۱۳۶۰: ۱۷۴). تبیین آن‌ها را به مقالی دیگر وامی‌گذاریم.

به هر حال، این نامتناهی به حسب خارج و به حسب کمالات وجودی است که یک موجود می‌تواند داشته باشد. مآلصدر/ بارها به نامتناهی بودن خداوند اشاره می‌کند. در «اسفار» می‌گوید: «فإن الوجود الواجب لا يتصور ما هو أعلى منه في التمام و الكمال» (مآلصدر، ۱۹۸۱: ۲۵۴/۱)؛ و همان‌طور که اشاره شد، عبارت «وراء ما لا يتناهی بما لا يتناهی» را که اصل آن از شیخ اشراق است، زیاد به کار برده است. در «شرح اصول کافی» می‌نویسد: ان الامور الالهية لا نهاية لها، و انما ينكشف لكل عارف بعضها و يبقى امور لا نهاية لها غامضة، و العارف يعلم وجودها بالبرهان و يعلم انه تعالى فوق ما يتناهی بل وراء ما لا يتناهی بما لا يتناهی (مآلصدر، ۱۳۸۳: ۱ ص ۴۶۱).

این معنای نامتناهی، برای ذات خداوند پذیرفتنی است و بر آن اساس، مسأله توحید خداوند و تمایز حق تعالی از موجودات، به زیبایی تبیین خواهد شد؛ ولی متأسفانه کسانی به دلیل داشتن شبهاتی نتوانسته‌اند حاق این معنا را بفهمند.

پاسخ یک شبهه

قبل از بررسی شواهد عقلی و روایی بر معنای سوم نامتناهی، ادعای برخی از معاصران را مبنی بر این‌که خداوند نامتناهی نیست، بررسی می‌کنیم. این ادعا از سوی منتقد، در تعداد زیادی از مقالات وی که حتی بی‌ربط با موضوع مقاله بوده، به صورت مشابه تکرار شده است؛ و ناشی از فهم نادرست معنای نامتناهی و کاربردهای متفاوت آن است. به نظر می‌رسد اگر مسأله نامتناهی بودن خداوند به‌درستی درک شود، ضرورت ثبوت محمول بر موضوع، نیازمند هیچ برهانی نخواهد بود؛ ولی اگر موضوع به‌درستی درک نشود، چه بسا شخص مجبور شود سخن فلاسفه و حتی روایات را به نفع خود توجیه و تفسیر کند.

این نگرش نه در میان فیلسوفان مسلمان طرفدار چندانی دارد و نه در میان متکلمان؛ و در حقیقت، از سوی برخی از مخالفان فلسفه مطرح شده است. با این حال به نظر

می‌رسد انکار نامتناهی بودن خداوند از سوی ایشان به دلیل لوازم نامتناهی بودن حق تعالی، از جمله مسأله وحدت وجود است. به نظر ایشان زیربنای نظریه وحدت وجود، این است که «نامتناهی»، موجودی حقیقی و عینی و خارجی پنداشته شده است، در حالی که «عدم تناهی» از امور وهمی و ذهنی است؛ ثانیاً وصف تناهی و عدم تناهی از اعراض است؛ ثالثاً خود فلاسفه تحقق نامتناهی را محال دانسته‌اند؛ و رابعاً روایات نیز مؤید نامتناهی بودن خداوند نیست. بنابراین اگر کسی خداوند را نامتناهی بداند، او را جسمی دانسته که تحققش محال است^۱ (میلادی، ۱۳۸۹: ۱۶۸-۱۶۹).

برای روشن شدن مطلب، این ادعاها را به تفکیک بیان کرده، پاسخ می‌دهیم.

ادعای نخست: «عدم تناهی» از امور وهمی و ذهنی و غیرواقعی است.

پاسخ: به نظر می‌رسد این عبارت از *فخر رازی* در دو کتاب «المباحث المشرقیه» و «المطالب العالیه» وی گرفته شده باشد. *صدر المتألهین* نیز به تبع «المباحث المشرقیه» عین همین عبارت را ذکر کرده است. *فخر رازی* می‌گوید «نامتناهی»، امر اعتباری نسبی است و مفهوم مستقل ندارد» (الرازی، ۱۴۱۱: ۲۰۶/۱). اما وی در همان جا این توضیحی دارد که منظور خود را بیان کرده است و آن این است که گاهی لانهایت گفته می‌شود و مراد، موصوف آن است و گاهی مراد، نفس مفهوم لانهایت است. در ادامه می‌گوید برخی این معنای دوم را یعنی نفس مفهوم لانهایت را مبدأ گرفتند و این خطا و اشتباه است؛ چون نفس این مفهوم، امری اعتباری و ذهنی است (همان).

وی در «مطالب العالیه» نیز مشابه همین بحث را مطرح کرده، می‌نویسد:

در فلسفه قدیم گفته شده که خداوند جهان، حقیقتی نامتناهی است. پس می‌گوییم: اگر منظور این باشد که خداوند عالم، کسی است که در ذات و صفات و به صورت علی

۱. اعتقاد به بزرگی مقداری داشتن و نامتناهی بودن وجود خداوند و نفی وجود حقیقی اشبای مخلوق متعالی، ملازم است با: یک. جزء داشتن و دگرگونی ذات متعالی خالق؛ دو. مخلوق بودن او؛ و سه. نفی قدرت او بر ایجاد و اعدام حقیقی اشیا... (میلادی، ۱۳۸۹: ۹۴).

الدوام، مصداق نامتناهی است، بر طبق تفاسیر گذشته‌ای که از نامتناهی در ذات و صفت کردم، صحیح است؛ ولی اگر منظور این باشد که خداوند جهان، نفس معنای لانهایت است، پس چه بعید است؛ زیرا مجرد معنای لانهایت، اعتبار ذهنی است و استقلالی در ثبوت و وجود ندارد (الرازی، ۱۴۰۷: ۲/۸۰). صدرالمتألهین نیز عین کلمات فخر رازی را بدون تحلیل نقل کرده است: «ثم إن بعض الأوائل جعل طبيعة اللانهائية مبدأ العالم وهو باطل أما أولاً فلأنها معنی عدمی لا تحصل له» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۴/۳۱). هیچ يك از سه مطلب فوق، هدفش سلب نامتناهی بودن خداوند نیست؛ بلکه چون تصویر روشنی از معقول ثانی فلسفی نیست، تصور شده که وقتی گفته می‌شود خداوند نامتناهی است، یعنی خداوند يك وصف است، نه موصوفی که به این وصف متصف است؛ و این در حالی است که وصف نامتناهی، بدون موصوف و منشأ انتزاعش حقیقتاً چیزی نیست. همان طور که همین رابطه بین صفات خداوند و خود او وجود دارد.

توجیه دیگر برای این ادعا این است که ما در ذهن خود تصویر روشنی از نامتناهی نداریم. در این صورت، پاسخ این است که معنای نامتناهی، برای ما روشن است. آنچه برای ما روشن نیست، مصداق و حقیقت خارجی نامتناهی است؛ چرا که اگر روشن بود، دیگر نامتناهی نبود. در واقع مستشکل با این توجیه، بین مفهوم و مصداق خلط کرده است. نامتناهی بودن خداوند بدین معناست که او مطلق است و هیچ قیدی ندارد و تمام کمالات را به نحو کامل دارد. هیچ جنبه نقص و عدمی نه در ذاتش و نه در صفاتش راه ندارد. فهم این معنا مشکل نیست. آنچه مشکل است، چگونگی و ویژگی و حقیقت خارجی نامتناهی است. لذا نمی‌توان گفت که نامتناهی امری مبهم است. شهید مطهری درباره فهم نامتناهی می‌نویسد: مانعی نیست که ذهن، غیرمتناهی را تعقل کند. یعنی با ترکیب يك سلسله مفاهیم کلی، تصویری که البته از نوع ماهیات نخواهد بود، بلکه از مفاهیم انتزاعی است، برای خود بسازد. ذهن همیشه برای درک و تصور حقایقی که از درک مستقیم آنها ناتوان است، به وسایل روی می‌آورد؛ یعنی از طریق غیر مستقیم، تصور معقول و صحیحی به دست می‌آورد (مطهری، ۱۳۷۸: ۵/۱۰۵).

ادعای دوم: فلاسفه مدعی اند که وصف تناهی و عدم تناهی از اعراض است و عرض هم از ویژگی های جسم می باشد. از طرفی خداوند تعالی نه جسم است و نه عرض؛ بنابراین خارج از تناهی و نامتناهی است.

پاسخ: مدعی بین کاربرد دوم نامتناهی با کاربرد اول و سوم، خلط کرده است. همان فیلسوفی که می گوید متناهی و نامتناهی يك عرض است و وصف کمیات است و می گوید نامتناهی در کمیات به صورت بالفعل تحققش محال است، در عین حال همان فیلسوف، واجب الوجود را نامتناهی می داند. توضیح این که در مباحث گذشته علاوه بر کاربردهای گوناگون، اقسام گوناگونی از نامتناهی نیز نام برده شد و بیان شد که کاربرد سوم نامتناهی، وصف وجود است؛ در حالی که کاربرد دوم نامتناهی، وصف ماهیات مقداری است و در غیر از ماهیات مقداری جاری نیست. حاجی سبزواری نیز اقسام سه گانه نامتناهی کمی را در غیر از کمیات به کار گرفته و در واقع، اصطلاح جدیدی جعل کرده است؛ نه این که دقیقاً همان معنا مراد باشد. بنابراین نامتناهی ای که در بخش طبیعیات و به عنوان وصف کم به کار می رود، نامتناهی به نحو سلب ملکه است و غیر از کاربرد آن برای خدا و افعال و صفات اوست.

ادعای سوم: گاهی در زبان وحی، تناهی و حد از خداوند تعالی سلب شده است؛ اما هرگز نباید از این مطلب گمان برد که پس او «بی نهایت» است؛ زیرا سلب معانی ملکات از موضوع غیرقابل اتصاف به آنها، از جهت عدم قابلیت موضوع است، و هرگز موجب اثبات طرف مقابل آنها نمی شود.

پاسخ: پاسخ این ادعا نیز در بحث کاربردهای نامتناهی، داده شد. از عبارات متکلمان استفاده شد که متناهی و نامتناهی به معنای اول، رابطه سلب و ایجاب است، نه عدم و ملکه؛ و به همان معنا خداوند را نامتناهی دانستند. از عبارات فلاسفه نیز روشن شد که در کاربرد سوم نیز رابطه بین متناهی و نامتناهی یا سلب و ایجاب است یا رابطه تمایز احاطی؛ و هیچ فیلسوف و متکلمی کاربرد دوم نامتناهی را در مورد ذات خداوند به کار نبرده است تا مورد اشکال واقع شود؛ زیرا کاربرد دوم تنها در امور کمی و مقداری جاری است؛ و خداوند، از

این گونه امور، بری است. اما در روایات به تحقیق جامع تری نیازمند خواهیم بود.

مستندات نامتناهی بودن خداوند در کاربرد سوم

از مباحث قبل روشن شد که بهترین کاربرد نامتناهی، کاربرد سوم است؛ هرچند کاربرد اول نیز به عنوان يك صفت سلبی، بر خداوند قابل صدق است و متکلمان از آن استفاده کرده‌اند؛ ولی کاربرد سوم ویژگی منحصر به فردی دارد:

اولاً ایجابی بودن آن است؛

ثانیاً این که وصف وجودی است نه ماهوی.

در این قسمت به دنبال شواهدی بر این کاربرد نامتناهی برای خداوند هستیم که در دو بخش شواهد عقلی و نقلی، مسأله را پی می‌گیریم. در بخش شواهد عقلی، صرفاً به يك برهان که معروف به برهان محدودیت است، اکتفا می‌شود؛ و در بخش شواهد نقلی نیز صرفاً به روایاتی که به صورت مستقیم به حد نداشتن خداوند اشاره شده، خواهیم پرداخت.

شاهد عقلی بر نامتناهی بودن خداوند بر اساس معنای سوم

براهین اثبات وجود خداوند در تقسیمات متفاوتی گنجانده شده است. برخی از این براهین علاوه بر اصل اثبات وجود خدا به ویژگی‌ها و برخی از اوصاف حق تعالی نیز اشاره دارند. از جمله این براهین، برهان موسوم به محدودیت است. این برهان بر مقدماتی مبتنی است:

۱. وجود، اصیل است.
 ۲. وجود، يك حقیقت تشکیکی ذومراتب است.
 ۳. وجود، دارای مراتب ناقص و تام است؛ وجود ناقص، محدود و مشوب به عدم است بر خلاف وجود تام که کامل و عاری از عیب و نقص است.
۱. موجود محدود و ناقص، به خارج از خود نیازمند است؛ زیرا محدودیت شیء به سبب خود شیء نیست بلکه از ناحیه غیر، بر شیء عارض می‌شود. به عبارت دیگر، هر ناقص و محدودی، به کامل و نامحدود، محتاج و نیازمند است.

۲. تمام، قبل از نقص است و نامحدود، قبل از محدود است.

۳. موجود تام و کامل و نامحدود، خداوند است.

نقص و محدودیت لازمه موجودی است که نیازمند و محتاج دیگری است و لذا واجب‌الوجود نمی‌تواند نه به لحاظ ذاتش و نه به لحاظ اوصافش، حد و نهایت و پایانی داشته باشد. حد داشتن و نقص داشتن، نتیجه معلولیت است؛ پس حقیقت وجود، حقیقتی است بسیط و دارای فعلیت محض؛ و هیچ حد و پایانی برای آن قابل تصور نیست.^۱ علاوه بر این، آنچه از شیء محدود به دست می‌آید، این است که ترکیب از وجود و عدم است؛ و ترکیب شدن، محذوراتی دارد از جمله نیازمندی، مرکب بودن، احتیاج به اجزا، مسبوق به عدم بودن و در يك كلام، ممکن بودن؛ که هیچ کدام در خداوند راه ندارد.

شواهد روایی بر نامتناهی در کاربرد سوم

در کتب حدیثی روایات زیادی دربارهٔ مسألهٔ نامحدود بودن خداوند وجود دارد. برخی به صورت مستقیم و برخی به صورت غیرمستقیم به این حقیقت اشاره کرده‌اند. در روایات غیرمستقیم، به توضیح و اضافه کردن مقدماتی دیگر نیاز است. بررسی جمیع این روایات، نیازمند پژوهشی مستقل است و عمده روایاتی که در این جا ذکر شده، به صورت مستقیم، به حد و نهایت نداشتن واجب اشاره کرده‌اند. هدف ما اثبات اطلاق کاربرد سوم نامتناهی در روایات است؛ زیرا کاربرد اول بر وجه سلب است ولی کاربرد سوم بر وجه عدول است. کاربرد دوم نیز هرچند به نحو عدول است، در بحث اصل ذات، مورد نظر نیست.

روایت نخست: در این روایت، زندیقی از حضرت امام رضا علیه السلام دربارهٔ حد خداوند

می‌پرسد و حضرت در پاسخ او به نامتناهی بودن خداوند اشاره می‌فرماید:

۱. برگرفته از برهان صدیقین صدرالمآلهین، ۱۹۸۱: ۱۵/۶-۱۶.

قَالَ الرَّجُلُ: فَحَدَّهُ لِي. قَالَ: لَا حَدَّ لَهُ. قَالَ: وَلِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مُتَنَاءٍ وَإِذَا احْتَمَلَ التَّحْدِيدَ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَإِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَلَا مُتَزَايِدٍ وَلَا مُتَنَاقِصٍ وَلَا مُتَجَزِّئٍ وَلَا مُتَوَهِّمٍ (ابن بابويه، ۱۳۸۹: ۲۵۲).

توضیح این که ابتدا حضرت می فرماید خداوند حد ندارد. سپس می فرماید: چون هر محدودی متناهی است؛ و به دنبال محدودیت و تحدید، زیاده و نقصان می آید. بنابراین خداوند، نامحدود است.

روایت دوم: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ مرد یهودی خداوند را این گونه توصیف کردند: لَيْسَ لَهُ قَبْلٌ هُوَ قَبْلُ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَلَا غَايَةَ وَلَا مُتَنَهًى انْقَطَعَتْ عَنْهُ الْغَايَةُ وَهُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ؛ برای خداوند قبلی نیست؛ او قبل قبل است بلاقبلی. برای خداوند غایتی نیست؛ منتهاهی نیست. غایت داشتن از او منقطع شده و او خود غایت هر غایتی است (کلینی، ۱۴۰۷: ۸۹/۱).

روایت سوم: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ... سُبْحَانَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ أُولٌ مُبْتَدَأٌ وَلَا غَايَةُ مُنْتَهًى وَلَا آخِرٌ يَفْنَى الْحَدِيثَ (ابن بابويه، ۱۳۸۹: ۴۲).

روایت چهارم: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صِفْ لِي رَبِّكَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ فَأَطْرُقَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ أُولٌ مَعْلُومٌ وَلَا آخِرٌ مُتَنَاءٍ وَلَا قَبْلٌ مُدْرِكٌ وَلَا بَعْدٌ مَحْدُودٌ وَلَا أَمَدٌ بِحَتَّى وَلَا شَخْصٌ فَيَتَجَزَّأُ وَلَا اخْتِلَافٌ صِفَةٍ فَيَتَنَاهَى فَلَا تُدْرِكُ الْعُقُولُ وَأَوْهَامُهَا وَلَا الْفِكَرُ وَحَطَرَاتُهَا (همان: ۴۶).

روایت پنجم: قال اميرالمؤمنين علي عليه السلام: ... لا يشملُ بحدٍّ ولا يحسبُ بعداً... لا يقالُ له حدٌّ ولا نهايةٌ ولا انقطاعٌ ولا غايةٌ (صحی صالح، ۱۴۱۴، خطبه ۱۸۶: ۲۷۳).

روایت ششم: الَّذِي لَيْسَتْ فِي أَوَّلِيَّتِهِ نِهَائِيَّةٌ وَلَا لِآخِرِيَّتِهِ حَدٌّ وَلَا غَايَةٌ... لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهَى إِلَى حَدِّهِ (ابن بابويه، ۱۳۸۹: ۴۶).

آنچه از روایات فوق به دست می آید، این است که حد و نهایت داشتن، گاه به صورت موجه معدوله و گاه به صورت سالبه محصله از خداوند سلب شده است؛ وقتی

موضوع يك قضیه تحقق داشته باشد، بین گزاره سالبه محصله و موجهه معدوله تفاوتی وجود ندارد. موضوع این گزاره‌ها خداوند متعال است. پس نمی‌توان ادعا کرد که چون گزاره سالبه است، باعدم تحقق موضوع نیز گزاره صحیح خواهد بود. این روایات هم می‌تواند نسبت به کاربرد معنای اول صحیح باشد؛ به این معنا که خداوند از سنخ کمیات و امور مقداری نیست و هم می‌تواند مؤیدی بر معنا و کاربرد سوم نامتناهی باشد. هیچ اشکالی ندارد که هر دو معنا برداشت شود. اگر در اطلاق کاربرد سوم بر خداوند مثل کاربرد دوم مشکل عقلی وجود داشت، می‌توانستیم دست از ظهور روایات برداریم؛ ولی وقتی مشکل عقلی وجود ندارد، به چه مجوزی نامتناهی را صرفاً بر کاربرد اول حمل کنیم؟ علاوه بر این که نه تنها مشکل عقلی وجود ندارد، بلکه برهان عقلی نیز مؤید کاربرد سوم است.

نتیجه

چنان‌که بیان شد، وقتی گفته می‌شود خداوند نامتناهی است سه تفسیر متفاوت از این عبارت را می‌توان از میان عبارات متکلمان و فلاسفه استنباط نمود که با توجه به اصول طرح‌شده در مباحث خداشناسی، ثابت شد که کدام يك از این سه کاربرد بر خداوند صادق است.

در تفسیر اول از آن‌جا که رابطه نامتناهی با متناهی به صورت رابطه سلب و ایجاب است نه عدم و ملکه، بنابراین وقتی گفته می‌شود خداوند نامتناهی است، یعنی حقیقتی است که از کم و کمیات خارج است؛ و به همین مقدار بسنده شده است. لذا نامتناهی بودن در این معنا، معنای محصل و ثبوتی ندارد و دارای يك معنای عام و دارای مصادیق متعدد از جمله نقطه، نفوس، عقول و خداوند است. بنابراین نامتناهی به این معنا صرفاً معادل يك صفت سالبه برای حق تعالی است که حق تعالی حقیقتی است که دارای جزء و از سنخ کمیات نیست؛ و چیزی بیش از این برای ما ثابت نمی‌کند.

ثابت شد که تفسیر دوم نامتناهی نیز درباره ذات حق تعالی جاری نیست؛ چراکه حق تعالی نه مقداربردار است و نه زمان‌بردار و نه تعددبردار؛ ولی از کلمات برخی از

متکلمان و همچنين فلاسفه و اهل معرفت، اين مطلب استنباط می شود که اين نوع نامتناهی نه دربارهٔ ذات حق تعالی بلکه دربارهٔ صفات او جاری است. تفسير سوم نامتناهی که به حسب خارج و به حسب کمالات وجودی يك موجود است، تبیین دقیق تر و بهتری است که شواهد عقلی و نقلی مستدلی نیز می توان بر آن اقامه کرد. بنابراین می توان گفت اين ادعا که خداوند را نمی توان به صفت نامتناهی متصف کرد، ناشی از خلط بين معانی نامتناهی و عدم توانایی تفکیک میان تفاسیر مختلف آن بوده است.



منابع

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۹)، التوحید، تصحیح هاشم حسینی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
۲. ابن سینا، شیخ رئیس (۱۹۸۹)، الحدود، الهيئة المصرية، قاهره.
۳. _____ (۱۳۷۵)، الاشارات و التنبیها، نشر البلاغه، قم.
۴. _____ (۱۴۰۴ الف)، التعليقات، تحقیق از عبدالرحمن بدوی، مكتبة الاعلام الاسلامی، بیروت.
۵. _____ (۱۴۰۴)، الشفاء (الالهیات)، تصحیح سعید زاید، مكتبة آية الله المرعشي، قم.
۶. _____ (۱۴۰۴)، الشفاء (الطبیعیات)، تحقیق سعید زاید، مكتبة آية الله المرعشي، قم.
۷. اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۶)، اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، با اصلاحات و تجدید نظر، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
۸. ایچی، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد (۱۳۲۵)، شرح المواقف، تصحیح بدرالدین نعلانی، انتشارات الشریف الرضی، قم.
۹. ترکه اصفهانی، علی بن محمد (۱۳۶۰)، تمهید القواعد، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران.
۱۰. تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۰۹)، شرح المقاصد، تحقیق از دکتر عبدالرحمن عمیره، الشریف الرضی، قم.
۱۱. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۹)، تعليقات بر «شرح المنظومه»، نشر ناب، تهران.
۱۲. _____ (۱۳۶۵)، هزار و یک نکته، مرکز نشر فرهنگی رجاء، تهران، چاپ پنجم.
۱۳. الرازی، فخر الدین (۱۴۱۱)، المباحث المشرقية فی علم الالهیات و الطبيعیات، انتشارات بیدار، قم.
۱۴. _____ (۱۴۰۷)، المطالب العالیه، دار الکتب العربیه، بیروت، چاپ اول.
۱۵. ژیلسون، اتین (۱۳۶۶)، روح فلسفه قرون وسطی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول.
۱۶. السبزواری، ملاحادی (۱۳۷۹)، شرح المنظومه، تصحیح و تعليق از آیت الله حسن زاده آملی و تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی، نشر ناب، تهران.



۱۷. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۸۰)، **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**، تصحیح و مقدمه هانری کرین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
۱۸. الشهرزوری، شمس‌الدین (۱۳۸۳)، **رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقايق الربانية**، مقدمه و تصحیح و تحقیق از دکتر نجفقلی حبیبی، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، تهران.
۱۹. _____ (۱۳۷۲)، **شرح حکمة الاشراق** (الشهرزوری)، مقدمه و تحقیق از حسین ضیائی تربتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
۲۰. الشیرازی، قطب‌الدین (۱۳۸۳)، **شرح حکمة الاشراق** (قطب‌الدین الشیرازی)، به اهتمام عبدالله نورانی و مهدی محقق، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
۲۱. صبحی صالح (۱۴۱۴)، **نهج البلاغه**، تصحیح فیض الاسلام، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول.
۲۲. الطباطبایی، محمدحسین (۱۴۲۲)، **تفسیر المیزان**، ج ۱۳، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۲۳. _____ (۱۳۹۰)، **نهاية الحكمه**، ج ۲، صحهها و علقها غلامرضا الفیاضی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، چاپ اول.
۲۴. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵)، **شرح الاشارات و التنبیها**، نشر البلاغه، قم.
۲۵. علامه حلی (۱۴۱۹)، **نهاية المرام في علم الکلام**، تحقیق فاضل عرفان، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، قم.
۲۶. فارابی، السید اسماعیل (۱۳۸۱)، **فصوص الحکم و شرحه**، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
۲۷. القیصری، داود (۱۳۸۴)، **شرح فصوص الحکم** [ابن‌العربی]، تحقیق حسن حسن‌زاده الاملی، بوستان کتاب، قم.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، **اصول کافی**، تصحیح علی‌اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
۲۹. مصباح، محمدتقی (۱۳۷۷)، **آموزش فلسفه**، سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، تهران.
۳۰. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، **اصول فلسفه و روش رئالیسم**، نشر صدرا، قم.
۳۱. ملاصدرا شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۳)، **شرح أصول کافی (صدرا)**، تصحیح محمد خواجه‌جوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران.

۳۲. _____ (۱۹۸۱)، الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، دار احياء التراث، بيروت.
۳۳. _____ (۱۳۸۲)، الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية، اشراف محمد خامنه‌ای، تصحيح تحقيق و مقدمه مصطفى محقق داماد، بنياد حكمت اسلامی صدر، تهران.
۳۴. _____ (۱۳۶۳)، مفاتيح الغيب، با تعليقات على نوري، تصحيح و مقدمه از محمد خواجه‌ای، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، تهران.
۳۵. ميرداماد، محمد (۱۳۶۷)، القيسات، به اهتمام دكتور مهدي محقق و ديگران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۶. ميلاني، حسن (۱۳۸۹ الف)، «ملاحظاتى پيرامون مكتب تفكيك»، نشرية سمات، تابستان، شماره ۲.
۳۷. ميلاني، حسن (۱۳۸۹ ب)، «خدای نامتناهی فلسفه و عرفان در ترازوی برهان»، نشرية سمات، تابستان، شماره ۳.
۳۸. يزدان‌پناه، يدالله (۱۳۸۹)، مباني و اصول عرفان نظري، نگارش عطاء انزلي، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خميني رضي الله عنه قم.

